غلام و کنیزک واجب است اگر چه مستولد و بالغ باشند و کسی و زنان خویش و دیگر مهمانان و واجب است تا فرزند که اگر آب نیابد از بهر
وضو ساختن بر سبیل بدین آسان بود و اجب شود و نفقه درم خرید مستحب است بلکه بقدر کفایت وی باشد و حسن نفقه و غالب
قوت بندگان باشد و زن شوهر و بنا بر کسی و زنان خویش ایشان و بر هر کس انفاق بر سبیل وسعت روا نبود که بر ما و سر ما طاقت تکلیف
و اگر سید در خرید و فروختن مشغول گردد مستحب است مثل آن کنیز یا آن زن دهد و اگر سید از بهر تجمل اندک زیادت چیزی خورد و بالش شاید
و اگر کنیزکی که با مستولد و لدی بیارد و سید از سر بکر چیزی کند بدیر کی دادن بود و اگر سید خواهد که از ولد لیکی دیگر دهد تا بیش شود بدهد و هر
خواهد که نفقه خویش و بدهد و اینجا دادی اشتراک کند و بدیر کی دادن و نزد او و اگر استمکند با آن ولد و لدی و دیگر سید دهد
مگر کنیزک و ما از ولدش زیان آید یا روا باشد و اگر ولد که بعد از سیرت نیاز کی بود روا باشد که تکلیف کند بهمه دادن ولد دیگر
و شاید که جبر شی کند بدان که ولد بیش از دو سال کی از سیر باز کند چون بعد سیرت فساد کند زن از آن خود و زن را دادن روا باشد که باستغلال
بیش از آن که ولد دو ساله شود و ولد را شیر باز کند و یا بکر بر ضا بکند کرایه بکرایه کنند و چون دو سال تمام شود هر یکی را از آب روا باشد
یا از شیر باز کند چون طعام قناعت کند زنان از و و سال بنز روا باشد شیر دادن بر ضا آن که دو سید روا باشد اگر چه معلوم بر بنی
خوف خفه بر ضا آدمی که هر زنی یا هر هفته یا هر ماهی یا هر سالی بدهد خود و هدیه آب اگر خارج کرد بنده بر خارج اجبار نباشد
نه سید را بر بنده و نه بنده را بر سید و چون انفاق کرد بر حاج معین یا بنده یا کسی بود که بدان خارج و فا کند زنان از نفقه و کسوه
وی باشد و چون آن حاج را معین یا دادی و چیزی زنان شان زیادتی بود آن سید باید و حق قدر ما انفاق بدان نبود و اگر
حج بعین که آب بکسی دیگر بود بعهده او بود و اگر آن قاصر وی را منع کند و مخارجه عقدی لازم نیست اگر کن از آن دو سیما
شود فصل فتح و تان کرد و سید را زیادتی و کسبه را تکلیف کند بر کاری که دوام نبود از جای آورد و دوم ملک روزی یا دو
روز بجا آرد و بعد از آن مقدار که فرمایند که صعب است و آن جای آورد و چون بر دو شی کار فرماید بشرط آن اسلاش کند
و اگر شبه فرماید بر زنان کند و زنان را از بر کار فرماید و یا از اول است و اجب است و بر بنده واجب است جمله کند و لا اجل ملک و هر که
کار بر بنده بیش از نفقه و کسوه و بدهد جای کار و زن از بر نفقه و کسوه وی بر وضه و اگر بعد اهمال بنا شد و اگر کند بر وی حق وی
یا هر جا و اذن یا آزاد کردن و اگر اعتاق غالب حاکم و تا بر وی شد و یا با طاعت بدهد و اگر کسی و لا را تخرید و یا با جاریست بکر و نفقه
و اذن از بیت المال بدهد و اگر بیت المال و مال باشد کفایت بدهد مثلا تا واجب باشد و هر کسی که زنان را جبر بر ملک بنده علف دارد
و اذن از جبار یا زنان بر وی لازم نبود و اذن و یا بجز آن که زنان صنعت و غیر آن باشد و اگر عاجز و معلوم بود بیست
روز و اعلف صحیح کفایت بنود و اجب است و از آن مقدار چیزی از علف باز و تعمیر و زن کافی کفایت بود و روا باشد که علف زنان بر جبار
با نی نفقه کند چون غیر آن که علف زنان یا بدو و صاحب علف بر وی شود و حرام است جبران با بر جبار یا زنان خدمت که زنان با بر طاقت

وی باشد اگر چه روزی یا دو روز تواند کشید زن و اسبی و باشد جبار بای جمعه بوسط جمعه تا ناج و زن متعرض شود بلکه آن عذر
دو شبانه یا از شیر و اگر ملک آید تعیین کرد وی را بر جای دارد و اطعام کند بر و و متعلق است دو شبانه ناصح وی را بگیرد و
صنعت بجبار بای نرسد و با بها چون عمل آن زن و جمع بدر سال و بعد از آن که آن نفقه ها کنند و جمع ها کنند و اگر نفقه
دهها کنند و اگر چیزی و یا بکی عمل استد و با بنا کسل ها کند مال چیزها کند و کم قرابه بر کی مت بنا بد بر مالکش واجب
دو یا کی و بیل دهها کند بجز و ن آن و هر که آن را جای نیست و بر نفقه و لا بنده کست و مهمی ها قیام و نفقه جارت آن واجب نیست
و زنان که در زراعت و بیل کار هست بنیت لیکن زمین و کشت و لا بنده و اب آب ادا و ادن و در جنس لیکن چون اهل بود که هست بر و و
کی کوی عاری مخفف تا جنان که اعراب شرف که هست بود

کتاب الجراح

الجراح بفتح الجیم و الراء جمع جرح و هو الشق و الفساد و الجرح بالضم الکسب و الجارح الکاسب و الجرح بالکسر الاثر و الجراحة بالفتح
الشجة و الجرح بالضم الاسم و الجرح بالکسر الاسم و الجرح بالفتح المصدر و الجرح بالضم الاسم و الجرح بالکسر الاسم و الجرح بالفتح المصدر
قاصد فعل شخص باشد بجرح یا غیر آن و هم لازم که جرح و شیء و اصل آن و حرف و بکسر الطبیعة الاصل آن بر بنا بنده موجود باشد قصاص و دیه
مخالف و کفارت روی لازم شود و خطا اگر شخص است که شخص قاصد فعل است تا جرح نفس نبود لیکن قاصد است شخص نیست مجنی علیه بای و زن بلغ و دیه
و روی اندوه و لازم بکند و باید و بنا اندازه و بادی آمد و وی را بکشد و در مخالفت لازم نباشد و لیکن دیه مخفف لازم کرده و کفا
ربع در مال زنده و وسیله عمل است که شخص قاصد فعل و قاصد شخص نیست و لیکن مجنی علیه غالب و هم بدان آن میر و چون نادانی و چه شیء و طبیعت
و اصل آن و اینجا نیز و قصاص شود و دیه مخالف بر حافظ و لازم آید کفارت در مال وی و بنا نه مخالف و مخفف هر که بر جانب بنا الله
ربع پس اگر کسی بجز و بتن آهن و چوب و سنگ و فا بکند و اصل آن جراحت کرد و در حال هر دو باید و معتدی نیز ایشان جراحت بر و قصاص
واجب کرده و اگر سر زنی را بعضی از اعضای وی بر دارد اگر چه مثل و قرب باشد و آن و ماجرا است و حصه و بنا کرد و خلاف و اگر کرد و یک
سبه است و اگر کرد و دو گاه و سه گاه و چهار و چهار و چهار